

چخوف در آینه‌ی آثارش

حسین سلیمانی



آوای ری‌را

تابستان ۱۴۰۰

www.ketab.ir

سرشناسه	: سلیمانی، حسین، ۱۳۴۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: چخوف در آینه‌ی آثارش/حسین سلیمانی.
مشخصات نشر	: مراغه: آوای ری را، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۸۸ ص؛
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۱۲۱-۰-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: نمایشنامه -- تاریخ و نقد
موضوع	: Drama -- History and criticism :
موضوع	: نمایشنامه -- قرن ۱۹ م. -- تاریخ و نقد
موضوع	: Drama -- 19th century -- History and criticism :
شناسه افزوده	: چخوف، آنتون پاولوویچ، ۱۸۶۰ - ۱۹۰۴ م.
شناسه افزوده	: Chekhov, Anton Pavlovich :
رده بندی کنگره	: PN۱۷۰۷ :
رده بندی دیویی	: ۸۰۹۲۰
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۲۵۸۳۰

مراغه، خیابان حواجه نصر، جنب اداره فرمانداری، پلاک ۲۱۷
 کدپستی: ۵۵۱۳۹۴۶۵۳۱
 تلفن: ۰۴۱-۳۷۲۲۴۲۰۱



چخوف در آینه‌ی آثارش

* نویسنده: حسین سلیمانی

* ناشر: آوای ری را

* ناظر فنی: مسعود مقدم حیدری

* گرافیک و صفحه آرا: محمدجواد علی اکبری

* چاپ اول - تابستان ۱۴۰۰ - ۱۱۰۰ نسخه

* تعداد صفحات: ۹۰ صفحه

* قطع: رقعی

* شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۱۲۱-۰-۵

* چاپ روز - تهران

فهرست

۹	 مقدمه
۱۷	 مرغ دریایی
۳۵	 باغ آلبالو
۵۱	 سه خواهر
۶۳	 دایی وانیا

آنتوان چخوف

در بهار سال ۱۸۸۶ چخوف با دوست خواهرش، «دونیا افرسا» برای مدت کوتاهی نامزد شد.^۱ از طرفی شادی و مسرتی دور از انتظار هم برای او از راه رسید و آن نامه‌ای بود از نویسنده‌ی بزرگ روسیه «گریگاروویچ» که کتاب «آنتون نگون‌بخت» او زمانی شهرت زیادی به دست آورده بود. گریگاروویچ، دوست بلینسکی و داستایفسکی و نویسندگان مشهور روسیه به شمار می‌رفت. او در این نامه به چخوف به خاطر استعداد فوق‌العاده‌اش با شور و حرارت فراوان تبریک گفته بود، و او را سوگند داده بود که قدر این استعداد را بداند، آن را صرف کارهای جزئی و بی‌اهمیت نکند، به آن احترام بگذارد، و نیروی خود را برای خلق آثار هنری واقعی ذخیره کند، و سرانجام برای او آینده‌ی درخشانی پیش بینی کرده بود.^۲

چخوف برای رسیدن به جایگاه ادبی‌ای که مد نظر گریگاروویچ بود، زندگی پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته بود. هایدگر، فیلسوف آلمانی در درسگفتارهایش درباره‌ی ارسطو در توصیف زندگی وی به

۱. لولین جیمز، نگاهی به زندگی و آثار چخوف، ترجمه‌ی علی اکبر پیش‌دستی، انتشارات ققنوس،

تهران، ۱۳۹۳ چاپ اول، ص ۱۸

۲. یرمی洛夫 ولادیمیر، چخوف (زندگی و آثار)، ترجمه‌ی فیروزان زهادی، انتشارات مدبر، تهران،

۱۳۸۱ چاپ اول، ص ۱۰۹

این جمله بسنده کرده بود که: «او به دنیا آمد، کار کرد و مُرد». به یقین در بیرون از ساحات فلسفه، چخوف بیش و پیش از هر نویسنده‌ای مصداق بارز این سخن هایدگر است. انبوهی از داستان‌ها، نمایشنامه‌ها و نامه‌های بی‌شمار او، خود گواهی‌ست بر این مدعا. ماکسیم گورکی درباره‌ی چخوف می‌نویسد: «من هیچ کس را ندیده‌ام که اهمیت کار را به عنوان شالوده‌ی فرهنگ به عمق و کمال چخوف درک کرده باشد».^۱

بواقع چخوف در خود نیازی عمیق به کار بی‌وقفه توأم با صداقتی بی‌حد و حصر، حس می‌کرد. چرا که در نظرش استعداد یک نویسنده برای خلق آثار ادبی واقعی، به تنهایی کافی نیست. چخوف بر آن بود که بدون کار بی‌وقفه (یا آن چه ویلیام فاکنر از آن به عرق‌ریزی روحی یاد کرده است) و تمدن صدقانه بدان، این استعداد به بار نمی‌نشیند. بونین می‌گوید که چخوف در همان اولین ملاقات شان از او پرسیده بود که زیاد می‌نویسد؟ و وقتی او جواب داده بود: نه چندان. چخوف با لحنی تقریباً تند و با صدای باریتون گرفته‌اش گفته بود: «باعث تأسف است، مردم باید کار کنند... بدون وقفه... در تمام عمر».^۲

چخوف در هر شرایطی خود را ملزم به کار می‌دانست. در نظر او، نویسنده درست باید مثل یک مشاهده‌گر فعال و خستگی‌ناپذیر باشد و با کار بی‌وقفه‌ی خویش این دو خصیصه را بدل به طبیعت ثانوی زندگی‌اش سازد.

چخوف در طول حیات ادبی‌اش بندرت از خود راضی بود. او نویسندگی را زندگی با اعمال شاقه می‌دانست که هنرمند اصیل می‌بایست با رضایت و گشاده‌رویی و شکیبایی بدان تن دردهد. وی

۱. پیشین، ص ۲۰۸

۲. پیشین، ص ۲۰۹

در سال ۱۸۸۹ به «اسوابوین» هنرپیشه‌ی تئاتر نوشت: «فکر می‌کنم اگر چهل سال دیگر فرصت زندگی داشتم، و می‌توانستم تمام این سال‌ها را به خواندن و خواندن و باز هم به خواندن بگذرانم، و یاد بگیرم که خوب، یعنی مختصر و مفید، چیز بنویسم، بعد از این مدت با چنان توپ عظیمی به طرف همه‌ی شما شلیک می‌کردم که آسمان‌ها به لرزه می‌افتاد. اما در حال حاضر یکی از آن کوتوله‌های لی‌لی پوت هستم و فرقی با دیگران ندارم».^۱

این نارضایتی در زندگی ادبی چخوف تا به حدی بود که حتی وقتی نویسنده‌ی مشهوری بود، در نامه‌ای به سال ۱۸۸۹ به سوورین می‌نویسد که یک سطر هم ننوشته‌ام که به چشم او ارزش ادبی واقعی داشته باشد، و ادامه می‌دهد: «... باید مطالعه کنم، باید الفبای کار را یاد بگیرم، چون در کار نویسندگی یک کودن تمام عیارم».^۲

از طرفی تعهد چخوف به نویسندگی کم از تعهدش به شأن انسانی نبود. او به همان اندازه که شأن انسانی را پاس می‌داشت، به نوشتن هم وفادار بود و با صداقت و بی‌تکلف می‌نوشت. نوشتن برای او حکم ایمانی را داشت که هرگونه تزلزل و تردید در آن، همه‌ی آن چه را که به زندگی‌اش معنا می‌بخشید، از دست می‌داد. در نظر چخوف نویسنده وجدان جامعه است و این وجدان بیدار نمی‌شود مگر زمانی که نویسنده در نوشتن آثارش، احساس مسئولیت کند و تا بدان حد پیش برود که استعداد را نوعی قدرت و پایداری بداند. چخوف در سال ۱۸۸۷ به «کیسلیووا» دوست دوران اقامت‌اش در «بابکینو»

۱. پیشین، ص ۲۱۱

۲. پیشین، ص ۲۱۱

می‌نویسد: «نویسنده آدمی است که تعهدی بر دوش دارد، و در قید و بند احساس وظیفه و وجدان است».^۱

تعهد چخوف به آزادی نیز از همان دوران کودکی در زندگی‌اش خود را عیان می‌کند. او که هنوز کودکی بیش نبود و به قول برادرش الکساندر، حتی قفسه سینه‌اش رشد کافی نکرده بود و گوش موسیقی هم نداشت، مجبور بود همراه دو برادرش در تالار کلیسا بایستد، و سه نفری «دعای من را بشنو» را بخوانند. آن‌ها خود را مجرمینی کوچک احساس می‌کردند که تا ابد به اعمال شاقه محکوم شده‌اند. اما طبع بلند چخوف مانع از آن می‌شد این کارهای اجباری و مشقت بار که از طرف پدر سختگیرش بر او و برادرانش تحمیل می‌شد، از او انسانی ترسو و توسل‌جوی خور به بار بیاورد. بلکه تمام این سختی‌ها شأن انسانی را در وجود او فوت و غنای بیشتری می‌بخشید و او را بیش از پیش در جهت تعالی زندگی‌اش وا می‌داشت. گرچه همه‌ی سخت‌گیری‌های پدرش روح و روان او را به تحلیل می‌برد و او برای جبران آن، همه‌ی آن چیزهایی را که می‌توانست به زندگی‌اش غنای بیشتری ببخشد، کناری می‌نهاد. او می‌نویسد: «من شخصاً در محیطی مذهبی و با تعلیم و تربیت مذهبی بزرگ شدم، با آوازهای کر، قرائت اعمال رسولان، سروده‌های مذهبی، حضور مرتب در کلیسا، کمک اجباری در مراسم محراب و نواختن ناقوس، این همه از من انسانی غیر مذهبی ساخته است».^۲

در چخوف آن درایت بود که حتی توانسته بود، در انضباطی که از پدرش آموخته بود، نکته‌های مفید را از زیان‌آور جدا سازد، از این رو با همه‌ی تلخکامی‌های دوران کودکی نسبت به پدرش با احترام رفتار

۱. پیشین، ص ۲۱۲

۲. پیشین، ص ۱۳

می‌کرد. پذیرندگی شخصیت چخوف چه از شادی‌ها و چه از ناکامی‌های زندگانی‌اش در نهایت به وی طبع والایی می‌بخشید. او به برادرش میخائیل به تاریخ آوریل ۱۸۷۹ می‌نویسد: «... اما می‌شاید برادر عزیز، همه‌ی آدم‌ها که نمی‌توانند مثل هم باشند. تو باید یاد بگیری وقار خودت را در مقابل دیگران حفظ کنی. مگر نه این که تو آدم شریفی هستی و از هر دوز و کلک بی‌خبری؟ خوب، پس به خودت مثل یک آدم شریف احترام بگذار و این را بدان که یک موجود شریف هرگز ناچیز نیست. تو نباید فروتنی بجا را با دست کم گرفتن خودت اشتباه کنی».^۱

چخوف چه در زندگی شخصی‌اش و چه در حرفه‌ی نویسندگی از خود جسارت بیشتری نشان می‌داد. او بر این نظر بود که این جسارت است که به استعداد هنری کسی قوام می‌بخشد. این جسارت، چیزی جدا از استعداد و عواطف نویسنده نبوده چخوف انسانی اخلاق مدار بود، با وجود این در نوشتن سعی بر آن نه‌داشت تا این اخلاقیات به صورت شعارگونه در شخصیت‌های آثارش نمود پیدا کند. هویت و خصایل شخصیت‌های داستانی وی، در دیالوگ‌ها و در اعمال‌شان نسبت به همدیگر تجلی می‌نمود. توگویی قهرمانان داستان‌هایش پا از صفحات کتاب‌هایش بیرون می‌گذاشتند و مثل انسان‌های واقعی در مواجهه با زندگی و سرنوشت‌شان هویت خاص خودشان را کسب می‌کردند.

چخوف نه تنها در جامعه و میان مخاطبانش به عنوان یک نویسنده، تعهد و احساس مسئولیت داشت تا تصویری درست و واضح از مردمان سرزمین‌اش به دست بدهد، بل این تعهد و مسئولیت‌پذیری وی در خانواده‌ی خودش هم به نحو بارزی عیان بود. حضور او در

میان اعضای خانواده پر رنگ‌تر از دو برادرش بود. چخوف نه تنها حامی خانواده‌اش بود بل خود را حامی اخلاقی اعضای خانواده‌اش هم می‌دانست. او که نوزده سال بیشتر نداشت، به شیوه‌ای تدریجی و نامحسوس مقام سرپرست و حامی و مشاور اصلی خانواده را به خود اختصاص داد.

«شگلوف» دوست نویسنده‌ی چخوف در پترزبورگ، در خصوص تحول روحی او چنین می‌گوید: «به نظر می‌رسید آدم دیگری شده است. در عتفوان جوانی که از روحیه‌ی شاد و شنگول برخوردار بود و موفقیت‌های پی‌درپی نصیب او می‌شد، گاه و بی‌گاه خصلت‌های آزار دهنده‌ای از خود بروز می‌داد، یک جور تکبر و بی‌اعتنایی خاص جوجه دانش‌جوها و حتی می‌شود گفت، بی‌ادبی... بعدها در نوشته‌هایش عمق و تفکر بیشتر، در حرف‌هایش ملاحظه و نزاکت بیشتر و در رفتارش با دیگران مدارای خیلی بیشتری از خود نشان می‌داد».^۱

«پاتاپنکو» نویسنده‌ای که چخوف را خوب می‌شناخت می‌گوید: «در ذهنم خاطرات متعددی از چخوف نقش بسته که بی‌شک همه‌ی آن‌ها حاصل بهترین افکار و احساسات است. و آن‌ها که آنتون پاولوویچ را در شعاع این خاطرات می‌نگرند، بی‌شک انسانی را در ذهن خود مجسم می‌کنند که توگویی از گوشت و خون ساخته نشده، نوعی قدیس که از همه‌ی ضعف‌های بشری مبرا است، مردی عاری از هوا و هوس، خطا و ضعف. اما نه، چخوف نه فرشته بود و نه قدیس، بلکه به مفهوم واقعی کلمه انسان بود. و یکدستی و ثبات شخصیت او که همه را به تعجب واداشته بود، حاصل مبارزه‌ی دردناکی بود که او با نفس خود می‌کرد، و غنیمت پیروزی‌هایی بود که آسان به دست

نیامده بود. هنرمند درون در این نبرد با او در یک صف می‌جنگید، و در عوض تمام فرصت، تمام توش و توانش را از او طلب می‌کرد، زندگی روزمره در برابر او جز با مبارزه، تن به تسلیم نمی‌داد^۱.

www.ketab.ir